

فصل بیست و هفتم

بروز بت پرستی در سینا

غیبت موسی برای بنی اسرائیل بسیار سخت و طولانی و طاقت فرسا بود. آنان میدانستند که وی باتفاق یوشع در ابر غلیظی که بر قلّه کوه قرار گرفته بود و گهگاهی با رعد و برق حضور خدا را اعلام می ساخت رفته است. با اشتیاق زیاد در انتظار بازگشت موسی بودند. چون برای عبادت در مصر به اشیاء و تصاویر عادت کرده بودند، توکل بخدای نامرئی برای آنان ناگوار بود لذا موسی برای تقویت ایمان دائم، آنان را تشویق و ترغیب میکرد. و اکنون روزها و هفته ها یکی پس از دیگری میگذشت و اثری از مراجعت او نبود. با وجود این که ابر جلال بالای سرشان سایه میافکند معهدا بسیاری تصور کردند رهبرشان مأیوس شده و آنانرا ترک کرده یا در اثر ابهت جلال پروردگار نابود شده است. در این مدت فرصت تفکر در مورد شریعتی را که مستقیماً از خدا شنیده بودند، داشتند و می توانستند از موقعیت استفاده نموده خود را

آماده قبول مکاشفات بیشتری سازند. برای تقرب بخداوند و تقاضای دانش و بینش بیشتر وقت زیادی نداشتند و در صورت انجام این امر میتوانستند از هر گونه دسائس و وسوسه های شیطانی محفوظ بمانند. علیرغم این امر این گروه متشکل از نژادهای گوناگون که برای رسیدن به سرزمین پر از شیر و شهد کنعان بیقراری میکردند، بالاخره نسبت باوامر خداوندی لاقید و بی اعتنا شدند. تنها بشرط اطاعت، سرزمین موعود بآنان وعده داده شده بود اما آنها هم خیلی زود شرط خود را فراموش کردند. بسیاری تقاضای مراجعت بمصر را داشتند و بسیاری عزم پیشرفت بسوی کنعان را، ولی بهر صورت چه به سمت جلو حرکت میکردند یا خلاف جهت آن، امت مصمم بود دیگر انتظار موسی را نکشد.

مردم در اثر غیبت رهبرشان احساس ناتوانی کرده بار دیگر متوسل به خرافات قدیمی خود شدند. این گروه خاص در رأس ناراضیها قامت بر افراشته، رهبری سست ایمانان را بعهدہ گرفتند. از میان اشیائی که مورد پرستش مصریان بود گاو و گوساله شهرت زیادی داشتند و بنا به پیشنهاد پرستندگان پیشین آنها گوساله ای ساخته شد و عبادت آن برخواستند. مردم تمثالی خواستند که بجای موسی آنان را راهنمایی کند. خداوند هیچ

شیئی به عنوان نماینده خود نداده بود و ایجاد هر شیئی بدین منظور ممنوع شده بود. معجزات عظیم مصر و بحرالاحمر بسبب جلب اعتماد مردم به وحدانیت نامرئی خالق متعال بود که مددکار اسرائیل و یگانه خدای قادر مطلق و بمنظور نمایش وجودی خود بوجود آورده بود که طی آن حضور خود را در ستون ابر و آتشی که راهنمای جماعت بود بر قلۀ کوه سینا هویدا میساخت. اگر چه ابر حضور خداوند در مقابل چشمشان بود آنان از خدای بزرگ روبرگردانده و قلوبشان را متوجه بت‌های مصری کردند و عظمت و جلال خدای بزرگ و نادیدنی را به شباهت گوساله ای در آوردند.(۱)

در غیاب موسی مقام قضاوت اردو به هارون تقویض شده جمعی کثیر خیمهٔ او را محاصره کرده فریاد بر آوردند: "برخیز و برای ما خدایانی بساز که پیش روی ما بخرامند زیرا این مرد موسی که ما را از زمین مصر بیرون آورد نمی دانیم او را چه شده است." اظهار داشتند که ابری که تا بحال رهبری قوم را بعهدۀ گرفته بود بر بالای کوه مستقر شده دیگر حرکت نمی نماید. و چنانچه به جای آن مجسمه ای ساخته، همچنانکه پیشنهاد شده اگر عازم برگشتن بمصر باشند مصریان با مشاهده مجسمه

مورد علاقه خود به استقبالشان خواهند رفت.

چنین بحرانی نیاز به مردی داشت که راسخ و امین و جسور باشد، فردی که خدا را بالاتر از انسان و حرمت او را برتر از وسوسه دیگران بداند، فردی که شهرت طلب و خود خواه نباشد. متأسفانه رهبر تازه ای که اسرائیل برای خود برگزیده بود فاقد همه این صفات بود. در ابتدا هارون با روشی ملایم امت را از کارهای ناپسندشان بر حذر داشت و چون در اوامرش از آن موقعیت حساس قاطعیت نداشت مردم را در شورش خود جسورتر گردانید. اغتشاش شدت یافت و دیده حقیقت بین آنان کور گردید. با اینکه اکثریت جماعت در این اغتشاش شرکت کردند ولی تعدادی نسبت به عهد خدا امین و وفادار ماندند. عده قلبی که مجسمه سازی را بت پرستی مینامیدند با خشونت سخت با مرتدین مواجه شده جان خود را از دست دادند.

هارون در این بحران خطرناک بخاطر واهمه از جان خود بجای اینکه با شهامت در مقام دفاع از وحدانیت حق بر آید خواسته های مردم را بجا آورد. اولین دستورش جمع آوری گوشواره های طلائی مردم بود و امیدوار بود طمع آنان مانع چنین فداکاری شود. ولی قوم با کمال میل

همه زینت آلات خود را اهدا کردند و بناچار هارون گوساله ای شبیه خدایان مصریان از آنها درست کرد. مردم فریاد کردند: "ای بنی اسرائیل، این همان خدایی است که شما را از مصر بیرون آورد." و هارون این خیانت را تأیید کرد و پس از مشاهده خوشنودی و پذیرش مردم قدمی فراتر نهاده مذبحی در مقابل گوساله بنا کرد و اعلان کرد: "فردا عید یهوه میباشد." این اعلامیه توسط شیور از گروه به گروه و از قبیله به قبیله پخش شد تا اینکه کلیه افراد اردو از جشن مزبور باخبر شدند. "روز بعد، صبح زود، وقتی مردم برخاستند، پیش آن گوساله قربانی های سوختنی و قربانی های سلامتی تقدیم نمودند. آنگاه نشسته، خوردند و نوشیدند و دست به کارهای شرم آور زدند." تحت عنوان "عیدی برای یهوه" به عیش

و عشرت و لهو و لعب پرداختند.

در دوران اخیر عده ای در لباس دینداری در مراسم مذهبی خود به اجرای حرکات و فعالیت‌های شهوانی دست می‌زنند که مانند روزگاران هارون مورد علاقه اکثریت مردم بوده آنان را باین امور ضد مذهبی جلب میکنند. امروزه هنوز هم هارون صفتانی وجود دارند که در عین حالی که دارای مراتب عالی مذهبی هستند در مقابل اصرار نامعقول برخی از افراد در جهت انجام امور غیر مذهبی و اخلاقی تسلیم میشوند و بدین ترتیب مسبب تشویق ارتداد و کناه در بین مردم می‌گردند.

بهر حال در دوران هارون هنوز مدتی از آنزمان که عبرانیها متعهد به اطاعت اوامر خداوند شده بودند نگذشته بود. اما بنی اسرائیل وقتی که کلمات خداوند را شنیدند که فرمود "ترا خدایان دیگر غیر از من نباشد" با ترس و اعجاب با هارون درافتادند. در حالی که هنوز میدیدند که جلال خداوند بدور قله کوه حلقه زده با این وصف از او روی

برگردانده و طالب خدایان ساخته دست خود گردیدند. "گوساله ای در حوریب ساختند، و بتی ریخته شده را پرستش نمودند و جلال خود را تبدیل به ضلالت نمودند. بمثال گاوی که علف میخورد." (۲) تا چه حد میتوان نسبت به خدائی که پدران و مقتدرانه هدایتشان کرده بود ناسپاس و نافرمان بود؟

موسی در کوه از ارتداد مردم با خبر شده بوی امر شد بی درنگ به اردوگاه برگردد. "و خداوند بموسی گفت: «بشتاب و به پایین برو، چون قوم تو که آنها را از مصر بیرون آوردی، فاسد شده اند. آنها به همین زودی احکام مرا فراموش کرده و منحرف گشته اند و برای خود گوساله ای ساخته، آن را پرستش می کنند و برایش قربانی کرده، می گویند: ای بنی اسرائیل، این همان خدایی است که تو را از مصر بیرون آورد.» رفیع اشکال برای خداوند بسیار سهل و ساده بود ولی لازم بود همه از این ارتداد و سرپیچی درس عبرت انگیزی بگیرند.

عهد خداوند با قوم منسوخ شده بود لذا بموسی گفت: "بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله ور ساخته، همه را هلاک کنم و ترا قومی عظیم خواهم ساخت." قوم بنی اسرائیل علی الخصوص اجانبی که

بین آنان بودند همیشه از خود تمایل به سرپیچی از اوامر خداوند را نشان می دادند. همواره در اثر اغتشاش و ناراحتی های گوناگون وسیله حزن و ناراحتی موسی می شدند. و در واقع هدایت آنان به سرزمین موعود وظیفه ای فوق العاده مشکل و طاقت فرسا بود. آنان احسان خدا را رد کرده مستحق هلاکت بودند. اراده خداوند بر آن شد که آنان را معدوم و امتی قوی از موسی بوجود آورد.

خداوند چنین اراده فرمود: "بگذار آتش خشم خود را بر ایشان شعله ور ساخته، همه را هلاک کنم. بجای آنها از تو قوم عظیمی بوجود ورد." اگر خداوند بر این عمل مصمم بود چه کسی لباقت شفاعت آنان را داشت؟ چه بسیار اشخاصی که آنان را بسرنوشت خود رها میکردند. چه بسا رهبرانی که با کمال رضایت و خوشحالی بار مسئولیت و مصائب را از دوش خالی کرده موقعیت سهلتر و آرامش بخش تری را که خداوند بآنان پیشنهاد فرموده بود در مقابل می پذیرفتند.

اما موسی در خلال این نومیدی و غضب روزنه ای از امید را مشاهده کرد. از کنه کلمه "مرا بگذار" چنین دریافت که خداوند شفاعت را منح نکرده بلکه تشویق میکند که خود تأکیدی به موسی بود که نجات

بنی اسرائیل فقط با دعای وی امکان پذیر بود و اگر او تقاضای بخشش نماید بقوم گزندى وارد نخواهد شد. بنابر این موسى نزد يهوه خدای خود التماس کرده گفت: "خداوندا چرا بر قوم خود اینگونه خشمگین شده ای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آنها را از مصر بیرون نیاوردی؟"

خداوند بنی اسرائیل را دیگر از خود نمیدانست. لذا در مکالمه با موسى اسرائیلیها را "قوم تو که از زمین مصر بیرون آوردی" (یعنی قوم موسى) خوانده بود ولی موسى ادعای رهبری را از خود سلب کرد. آنان قوم او نبودند بلکه از آن خداوند بودند. بعد اضافه کرده گفت: "خداوندا چرا بر قوم خود اینگونه خشمگین شده ای؟ مگر با قدرت و معجزات عظیم خود آنها را از مصر بیرون نیاوردی؟ آیا می خواهی یمنصریها بگویند: «خدا ایشان را فریب داده، از اینجا بیرون برد تا آنها را در کوه ها بکشد و از روی زمین محو کند؟»"

در عرض چند ماهی که بنی اسرائیل از مصر خارج شده بودند شهرت رهائی اعجاب آورشان به کوش کلیه ملل اطراف رسیده بود. خوف و اضطراب عظیمی بت پرستان را متوهش ساخته بود. همه بدقت نقل و

انتقالات شگفت انگیز اسرائیل را زیر نظر داشتند. هلاکت آنان در این موقع پیروزی بزرگی برای دشمنانشان و بیحرمتی برای خداوند ببار می آورد. تهمت مصریها مبنی بر این که خداوند بنی اسرائیل را برای قربانی شدن به بیابان میبرد نه برای قربانی دادن بحقیقت می پیوست. آنان گناهان اسرائیل را منظور نظر نداشته بلکه خداوند را بخاطر هلاکت قومی که آنهمه شوکت و جلال بخشیده بود مذمت میکردند. همانا مؤمنینی که مورد تکریم خداوند قرار گرفته اند برای تجلیل نام وی وظیفه ای بس خطیر دارند، آنان باید از ارتکاب هر نوع خطائی دوری جویند مبادا در اثر داوری عادلانه وی فرصتی برای توهین کردن به بی دینان داده شود.

موسی در حین شفاعت بنی اسرائیل علاقه و محبتش نسبت به قومی که به فیض خداوند رهبریشان را کرده بود مضاعف شد و خداوند استغاثه او را شنید و دعای توام با از خودگذشتگی او را مستجاب فرمود. خدا بنده خود را آزموده بود. امانت موسی و محبت وی نسبت به قوم متمرد و ناسپاس ثابت شده بود و موسی در آزمایش موفق شده بود. جانبداری موسی از اسرائیل خالی از خود خواهی بود. موفقیت قوم

برگزیده خدا در نظر او از همه امتیازات و موقعیت های شخصی برتر بود. خداوند از وفاداری، سادگی و صداقت موسی راضی بود و او را مسئول رهبری قوم اسرائیل گردانید.

در حالی که موسی و یوشع از کوه پائین می آمدند و موسی دو لوح ده فرمان را در دست داشت صدا و فریاد وحشیانه قوم بگوششان رسید. اولین فکری که بمنز یوشع جنگجو خطور کرد حمله دشمنان بود. وی بموسی گفت: "از اردوگاه صدای جنگ به گوش می رسد." ولی موسی از حقیقت امر واقف بود و میدانست که جنگ آنقدر مهمه و سروصدا ندارد بلکه این آواز عیاشان است. گفت: "این صدا، فریاد پیروزی یا شکست نیست، بلکه صدای ساز و آواز است."

وقتی به اردوگاه رسیدند مردم را بدور بتی در حال رقص و آواز

متفاوت با

بود. موسی منقلب گردید. گرچه

دیرگاهی نبود که از حضور جلال خدا آمده بود و گرچه از ارتداد مردم نیز با اطلاع بود ولی آماده دیدن این چنین منظره ای نبود. از شدت غضب برافروخت و آنچنان از خود بیخود شد که الواح سنگی را پیش

چشم همه بزمین کوبید و بدین ترتیب نشان داد که چون آنان عهد خود را با خدا شکسته اند خدا نیز عهد خود را با آنان فسخ کرده است. موسی از میان عیاشان عبور کرده بت را گرفت و به آتش افکند و آنرا بصورت گرد در آورده به چشمه آبی که از کوه جاری بود ریخت و مردم را مجبور کرد از آن بنوشند. با این عمل عدم قابلیت خدائی را که میپرستیدند باثبات رسانید.

رهبر بزرگ برادر مقصرش را احضار نموده، بسختی مورد شمانت

قرار داده گفت: "این قوم به تو چه بدی کرده بودند که ایشان را به چنین گناه بزرگی آلوده ساختی؟" هارون در مقام دفاع از خود گفت که اگر خواسته مردم را بجا نمی آورد وی را میکشند. بعد گفت: "بر من خشم مگیر. تو خود این قوم را خوب می شناسی که چقدر فاسدند. آنها به من گفتند: «خدایی برای ما بساز تا ما را هدایت کند، چون نمی دانیم چه بر سر موسی که ما را از مصر بیرون آورد، آمده است.» من هم گفتیم که گوشواره های طلای خود را پیش من بیاورند. گوشواره های طلا را در آتش ریختیم و این گوساله از آن ساخته شد." هارون قصد داشت موسی را قانع کند معجزه ای رخ داده. می خواست بگوید که بعد از اینکه طلا را به آتش انداخت، با قدرت مافوق الطبیعه ای به گوساله تبدیل شد. ولی بهانه ها و سخنان دوپهلویش اثری نکرد و موسی عادلانه با مقصر اصلی رفتار کرد.

از آنجائیکه هارون از برکات و درجات عالیتیری نسبت به دیگر افراد بنی اسرائیل برخوردار شده بود لذا بهمان نسبت مسؤلیتیش در برابر گناهی که مرتکب شده بود عظیم تر شمرده میشد. زیرا هارون که برگزیده خداوند بود، بت ریخته و جشن ملی اعلان کرده بود. هارون سخنگوی

منتخب موسی بود و خدا او را چنین وصف نمود که "سخنور خوبی است." (۳) حال همان هارون در پیش گیری بت پرستی اسرائیل غفلت ورزیده آنانرا در طغیان علیه خداوند یاری کرد. این همان هارونی بود که توسط وی داوریهای خدا بر مصریان و خدایانشان نازل گردید و این همان فردی بود که مانع از گفتار مردم در برابر گوساله طلائی نگردید: "ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که ترا از زمین مصر بیرون آوردند." همان فردی بود که همراه موسی به قله کوه رفته جلال خدا را مشاهده کرده بود و بخوبی میدانست مظهر مقدس خداوند را بصورت مجسمه نمی توان در آورد. و همان هارون بود که جلال خدا را شبیه گوساله ای نمایان کرده بود و باوجودیکه در غیاب موسی مسئول امور قوم بود خود در انقلاب نامشروع آنان سهیم گردید. "هارون نیز در خطر بزرگی بود چون خداوند بر او غضبناک شده، می خواست او را بکشد." (۴) ولی در نتیجه استدعای شفاعت آمیز موسی از هلاکت وی صرفنظر فرمود. و در اثر توبه و استغفار گناهانش عفو شده، مقام و مرتبت سابق خود را باز یافت.

اگر هارون بدون توجه به اوضاع و موقعیت، جسورانه وظیفه خود را

انجام داده بود میتواندست مانع از ارتداد همه شود. اگر بیعت خود را با خداوند بدون تردید حفظ کرده بود و خطرات سینا را بیاد آورده توجه مردم را به عهد و وفاداری بآن معطوف میداشت هرگز به چنین سرنوشتی دچار نمیشد. ولی بعکس طبق خواسته های مردم و برای برآوردن آرزوهای آنان عمل نمود و سبب پیشروی و افراط آنان در ارتکاب به گناه گردید.

هنگامی که موسی به اردوگاه برگشت و با آشوبگران مواجه شد، آنان را سخت توبیخ کرد و در اثر خشم زیاد، الواح احکام مقدس را بر زمین گویند ولی مردم در مقابل این خشونت مجذوب نرمش و هم آهنگی هارون شدند. برای توجیه وضع خود، هارون خواست مردم را مقصر آشوب معرفی کند در صورتیکه نرمش و همراهی های وی با آنان بود که جلب توجه آنان را کرده بود. خداوند باین مسائل چنین نمینگرد. تسلیم شدن هارون بخواست نوده مردم، خود او را از توجه بگناه بزرگی که در حال تکوین بود غافل مینمود. همکاری هارون با گناه اسرائیل برایش خیلی گران تمام شد. در مقابل آن، اقدامات صمیمانه موسی در اجرای اوامر و احکام خداوند قابل توجه است زیرا وی خیر بوده و بهبود وضع اسرائیل را بر موفقیت‌های شخصی ترجیح میداد.

از بین تمام گناهانی که مشمول کیفر الهی میباشند دعوت و تشویق دیگران به شرارت و بی ایمانی بیشتر از همه مورد تنفر خداوند است. خداوند می خواهد بندگان وفاداری خود را با طرد و تنفر از گناه نشان دهند هرچند که آن عمل دردناک باشد. وفاداران در گناه بخدا ضعیف و دنباله روی دیگران نیستند. آنان خودخواه نبوده و از وظائف دشواری که به عهدهشان سپرده شده گریزان نیستند بلکه هر کاری را که خداوند از آنان خواسته باشد هرچقدر هم که دشوار باشد انجام خواهند داد.

با وجودیکه خداوند استغاثه موسی را برای نجات بنی اسرائیل از مرگ مستجاب فرمود ولی تعمد شورش و ارتداد آنان را بدون مجازات نگذاشت. اگر شورش و نافرمانی که براهنمائی هارون شکل گرفته بود فوراً سرکوب و ریشه کن نمیشد به شرارت محض می انجامید و امت را به انهدام غیر قابل تصویری سوق میداد. شرارت را با شدت عمل باید معدوم کرد. موسی بر دروازه اردوگاه ایستاد و خطاب بقوم گفت: "هرکه بطرف خداوند باشد نزد من آید." کسانی که در شرارت و ارتداد شرکت نکرده بودند میباید در طرف راست موسی و متخلفینی که توبه نکرده بودند

بطرف چپ او جمع شوند. پس از اجرای دستور، این نتیجه بدست آمد که سبط لاوی هیچ گونه ارتباطی با بت پرستی قوم نداشته است. عدۀ کثیری از سایر اسباط بگناه خود اعتراف نموده توبه کردند. ولی جمع کثیری که اغلب آنان غیر عبرانی و باعث لغزش و محرک اصلی ساختن گوساله بودند هنوز هم به ضدیت خود پافشاری میکردند. بنام یهوه خدای اسرائیل موسی گروه دست راست را که تن به بت پرستی نداده بودند فرمان داد تا کفار را از دم تیغ بگذرانند. "و در آن روز در حدود سه هزار نفر از قوم اسرائیل کشته شدند." هر که ایمان آورد و توبه کرد از این مهلکه نجات یافت ولی کفار صرفنظر از مقام، خویشی و قرابتشان همه بقتل رسیدند.

افرادی که مأمور اجرای داوری فوق گردیدند، مجریان فرمان الهی بودند. زیرا هرگاه خداوند فرمان سرکوبی شریکان را صادر میفرماید تنها باید اطاعت کرد ولی انسان فانی با کوته بینی که دارد بایستی حتی الامکان از قضاوت و محکومیت همנוعان خود را بر حذر نماید و بدین لحاظ مجریان این داوری دردناک تنفر خود را نسبت به آشوب و بت پرستی مرتدان اعلام نموده، اخلاص خود را بخدای حقیقی ابراز داشتند.

بمناسبت این فداکاری خداوند سبط لاوی را برای خدمت خاصی برگزید.
اسرائیلیها نسبت به خدائی که سوگند وفاداری یاد کرده بودند و
همواره ایشان را مورد لطف و احسان خویش قرار داده بود، خیانت ورزیده
بودند و حال بخاطر عدالت در حکومت الهی حتی در موقع صدور فرمان
جزای مرتدان میدیدند که خداوند رحمت بیکرانیش را با اعطای آزادی
در انتخاب یا رد توبه، آشکار ساخته بود. در نتیجه تنها افرادی نابود
شدند که دست از شرارت خود برنداشتند.

لازم بود مرتدان تنبیه شوند تا ملل همجوار از درجه تنفر خداوند
نسبت به بت پرستی آگاهی یابند. موسی بعنوان عامل اجرای عدالت
خداوند نسبت به مقصرین گزارش جامعی از این خیانت بجای گذاشت تا
درس عبرتی برای ملل بت پرست همجوار باشد و منبعد هرگاه بنی
اسرائیل مصمم در تنبیه آنان شوند دیگر بنی اسرائیل را متهم به پرستیدن
گوساله طلائی در حوریب ننمایند. آنگاه بنی اسرائیل عاقبت شوم مرتدان
را بازگو نموده و عاملین گناه را در هر موقعیتی که باشند جزا خواهند
داد.

محبت هم مانند عدالت تنبیه مقصرین را تأیید میکند. خدا

محافظ و فرمانفرمای قوم خود میباشد. برای ممانعت از لغزش آنان متمردين را سخت جزا میدهد. در اثر عفو قائن، برکليه کائنات مسلم شد که سرانجام گناه بیسزا چه ثمره ای ببار می آورد. تعالیم و نفوذ قائن بر ذریتش آنچنان مخرب و مضر بود که منجر به طوفانی ویران کننده شد. زندگی گذشته افراد قبل از طوفان گواهی بر معایب طول هر گناهکاری دارد، زیرا بردباری خداوند از اشتیاق آنان به شرارت نمیکاهد. در آن زمان نیز هر چه بر طول عمر مردم اضافه میشد بهمان اندازه شرارتشان افزایش می یافت.

تنبيه

نمی شدند همان نتایج اسف انگیز قبل ببار می آمد. جهان بار دیگر مانند زمان حضرت نوح فاسد میشد و اگر متخلفین مجازات نمیشدند تبه کاری آنان بدرجه نابود کننده زمان قائن فزونی میگرفت. فیض و موهبت خداوند چنین صلاح دانست که با از بین رفتن چند هزار نفر، جان میلیونها تن محفوظ بماند یا بطور خلاصه عده معدودی بخاطر نجات اینکه در اینجا مردم بیعت خود را با خداوند محترم نشمرده و خود را از جماعت وی محروم ساخته بودند و

در نتیجه این بی‌مبالاتی تمامی افراد امت در دام دشمنان نیرومندان
اسیر می‌شدند. بخاطر خیر و صلاح اسرائیل و عبرت نسل‌های آینده
کیفر ببینند. در حقیقت برای خود گناهکاران
چنین پایانی، موهبتی بزرگ بود. در غیر این صورت دیری نمی‌گذشت که
همان روحیه شرارت باری که نسبت بخدا نشان داده بودند بر علیه هم
بکار برده، یکدیگر را قلع و قمع میکردند. خلاصه امر اینکه محبت به
جهان و محبت به اسرائیل و در واقع محبت نسبت به خود خطاکاران بود
که بدون وقفه و شدت عمل جنایت و جنایتکار تنبیه شد.

بمجردی که مردم متوجه وخامت گناه خود شدند سراسر اردوگاه
را وحشتی سخت فرا گرفت. و تصور کردند چون همه مقصر هستند باید
نابود شوند. در حالیکه موسی بدرماندگی آنان واقف گردیده بود بدرگاه
خداوند استغاثه کرده برای آنان طلب آموزش نمود.

”روز بعد موسی به قوم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده اید.
حال من به بالای کوه می‌روم تا در حضور خداوند برای شما شفاعت
کنم. شاید خدا از گناهان شما درگذرد.» بحضور خداوند رفت و چنین
اعتراف کرد: آه ای خداوند، این قوم مرتکب گناه بزرگی شده، برای خود

بتی از طلا ساختند. تمنا می کنیم گناه آنها را ببخش و گرنه اسم مرا از دفترت محو کن." در پاسخ وی خداوند فرمود: "چرا اسم تو را محو کنیم؟ هر که نسبت به من گناه کرده است، اسم او را محو خواهیم کرد. حال باز گرد و قوم را به جایی که گفته ام راهنمایی کن و فرشته من پیشایت تو حرکت خواهد کرد ولی من به موقع، قوم را بخاطر این گناه مجازات خواهیم کرد."

دعای موسی و پاسخی که دریافت داشت افکار ما را به ثبت گزارشاتی در دفاتر آسمانی معطوف میدارد که اسامی افراد با تمام افعال نیک و بدشان بدقت و بدون کم و کاست نوشته شده است. نام تمام کسانی که در خدمت خداوند فعالیت کرده اند در دفتر حیات ثبت رسیده است و اگر در زمان حیات خود دچار لغزشی شوند و در تردید خود پافشاری کنند نامشان از آن کتاب محو و معدوم خواهد شد. از آنجائی که موسی از عاقبت وخیم گناهکاران آگاه بود تقاضا کرد اگر قرار بود بنی اسرائیل هلاک شوند او نیز باید بانفاق آنان معدوم گردد، زیرا طاقت و تحمل نابودی افرادی که با فیض خداوند از آن همه مهلکه نجات یافته بودند را نداشت. استغاثه موسی برای رستگاری بنی اسرائیل

نمونه درستی از شفاعت مسیح در حق بشر گناهکار میباشد. ولی خداوند موسی را متحمل سختی هائی که مسیح برای گناهکاران کشید ساخت و چنین فرمود: "هر که گناه کرده است او را از دفتر خود محو سازم." قوم با حزن فراوان اجساد مقتولین را بخاک سپردند. سه هزار نفر از دم شمشیر گذشته بودند ولی مهمتر از همه خبر حزن انگیزی بود که پس از آن خداوند دیگر سفر آنان را رهبری نخواهد کرد. بیهوده فرموده بود: "من در این سفر همراه شما نخواهم آمد، چون مردمی سرکش هستید و ممکن است شما را در بین راه هلاک کنم." (۵) ماتم و غم سراسر اردوگاه را فرا گرفت و با فروتنی و ندامت "بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند."

، نامگذاری

کرده بود، همیشه بیرون از اردوگاه بنی اسرائیل برپا می کرد و کسانی که می خواستند با خداوند راز و نیاز کنند، به آنجا می رفتند. این تغییر و تحول نشانه دیگری از دور شدن جلال خداوند از آنان بود. پس از آن بنی اسرائیل از دیدن جلال خداوند محروم گردیدند و تنها موسی بود که این افتخار نصیبش میشد. این وضعیت نشانه سختی هائی در آینده بود

و بهمین سبب باعث نگرانی عموم میگردد. آیا خداوند به منظور هلاکت قوم، موسی را از اردوگاه بیرون آورد؟ ولی موسی برای اینکه این مسئله بین مردم تولید ناامیدی نکند، خیمه ای را که در خارج از محوطه از کناهان

خود نادم و پشیمان شده قصد داشتند خود را بخداوند تسلیم کنند به خیمهٔ اجتماع هدایت میشدند تا در حالیکه بگناهان خود اعتراف کنند طالب رحمت پروردگار نیز بشوند. پس از آن مستغفرین بخیمه های خود مراجعت کرده و موسی وارد خیمه اجتماع میشد. آنگاه مردم با اشتیاق زیاد در انتظار دیدن علامت پذیرفته شدن تقاضاهایشان مینشستند. اگر خداوند موسی را پذیرفته و اوامری از طریق وی صادر میفرمود و ستون ابر درگاه خیمه اجتماع را میپوشانید جماعت اطمینان حاصل میکردند که خداوند آرزوی آنان را بر آورده است. آنگاه همه از فرط شادی بگریه در افتاده و "قوم اسرائیل وقتی ستون ابر را می دیدند در برابر در خیمه های خود به خاک افتاده خدا را پرستش می کردند."

موسی از سرسختی و کور دلی قوم خود و اشکالاتی که می باید با آنها مواجه شود بخوبی آگاه بود و میدانست برای پیروزی بر همه این

مشکلات بکمک خدا احتیاج دارد. لذا برای درک مقاصد بحضور وی چنین تقاضا کرد: "تو به من می گویی این قوم را به سرزمین موعود ببرم، ولی نمی گویی چه کسی را با من خواهی فرستاد. گفته ای، تو را به نام می شناسم و مورد لطف من قرار گرفته ای. پس اگر حقیقت اینطور است مرا به راهی که باید بروم راهنمایی کن تا تو را آنطور که باید بشناسم و به شایستگی در حضورت زندگی کنم. این مردم نیز قوم تو هستند، پس لطف خود را از ایشان دریغ مدار."

جواب آمد: "من خود همراه شما خواهم آمد و به شما توفیق خواهم بخشید." ولی موسی قانع نشد و فکر اینکه مبادا خداوند اسرائیل را در مشقت و سرگردانی رها سازد بسیار مضطربش می ساخت. لذا مصمم شد که از قوم دریغ نفرموده بلکه خود مسافرتش را رهبری کند: "خداوند از این جهت این را فرمود، زیرا موسی گفته بود: اگر با ما نمی آیی ما را نیز نگذار که از اینجا جلوتر رویم. اگر تو همراه ما نیایی از کجا معلوم خواهد شد که من و قوم من مورد لطف تو قرار گرفته ایم و با سایر قوم های جهان فرق داریم؟"

خداوند فرمود: "در این مورد هم دعای تو را اجابت می کنم."

چون تو مورد لطف من قرار گرفته ای و تو را به نام می شناسم." با اینکه تمام استدعاهای او از طرف خداوند مستجاب شده بود ولی از آنجائیکه تشنه احسان خداوند بود در آرزوی برآوردن تمنائی که تا کنون هیچ فردی پیشنهاد نکرده بود چنین اظهار داشت: "استدعا دارم جلال خود را به من نشان دهی."

خداوند موسی را گستاخ ندانست بلکه با کلماتی فیض بخش چنین فرمود: "من شکوه خود را از برابر تو عبور میدهم." هیچ بشری قادر به رؤیت جلال خداوند نمیباشد ولی بموسی این رخصت داده شد تا آنجائی که توانائی دارد شاهد جلال الهی باشد. موسی دوباره به کوه احضار شد. آنگاه آفریننده عالم، دستی که "ناگهان کوهها را به حرکت در می آورد و با خشم آنها را واژگون میسازد" (۶) این مخلوق خاکی، این مؤمن برجسته را بر داشته در میان صخره ها در حالیکه جلال و ملکوت خداوندی از برابر دیدگانش عبور میکرد مستقر گردانید.

این واقعه و برتر از آن وعده همراهی و امداد خدای متعال بموسی برای کسب موفقیت در کارهائی که در پیش دارد در نظر وی ارزنده تر از تمام معلوماتی بود که در مصر کسب کرده و رفیع تر از تمام

درجات سیاسی و نظامی بود که بدست آورده بود. هیچ قدرت جهانی یا تحصیلات دنیوی قابل مقایسه با همجواری با افتخار حضور در برابر خداوند نیست.

حضور خطاکاران در برابر خداوند عملی بسیار خطرناک است ولی موسی بدون ترس تنها در حضور خدا ایستاد زیرا زندگی خود را با خالق یکتا، همآهنگ کرده بود. نویسنده مزمور میفرماید: "اگر گناه را در دل خود نگه می داشتیم، خداوند دعایم را نمی شنید." (۷) ولی "خداوند به کسانی اعتماد دارد که از او اطاعت می کنند. او عهد خود را با ایشان تحکیم می کند." (۸)

خداوند خود را بموسی چنین معرفی کرد: "من خداوند هستم، خدای رحیم و مهربان، خدای دیر خشم و پر احسان، خدای امین که به هزاران نفر رحمت می کنم و خطا و عصیان و گناه را می بخشم، ولی گناه را هرگز بی سزا نمیگذارم."

"موسی در حضور خداوند به خاک افتاد و او را پرستش کرد." دو باره از خداوند تقاضای عفو گناهان امت را نمود و خواهش کرد که آنان را وارث ملکوت خود گرداند. خداوند دعای موسی را مستجاب فرمود و

وعدده داد که عهد خود را با آنان تجدید میفرماید و در حق آنان چنان عجائبی انجام دهد که تا کنون هرگز "در تمامی جهان و در جمیع امتها کرده نشده است."

مدت چهل شبانه روز موسی در کوه ماند و در طول آن ایام مانند اولین مرتبه بطور معجزه آسائی تغذیه شد. هیچ کس مجاز نبود همراه او بکوه برود و در غیابش کسی حق نزدیک شدن به کوه را نداشت. فرمان خداوند دو لوح سنگ تراشید و آنها را بر فراز کوه حمل نمود. آنگاه "خداوند ده فرمان را روی دو لوح سنگی نوشت." هنگامی مراجعت از کوه، در اثر مواجه شدن با خداوند چهره استیφαν را هنگامی که در حضور داوران شهادت میداد منور گردانید: "در این لحظه تمام اعضای شورا دیدند که صورت استیφαν همچون صورت فرشته می درخشید." (۹) هارون و امت بنی اسرائیل بمجرد مشاهده موسی خود را بکناری کشیدند زیرا "موسی را با آن صورت نورانی دیدند، ترسیدند به او نزدیک شوند." موسی علت هراس آنان را نمیدانست ولی با تکرار وعده خداوند بر عفو آنان و آمرزیده شدن گناهانشان آنان را دعوت میکرد که بنزدش بیایند. با اینکه طنین صدای او پر از محبت و شفقت

بود تنها یکنفر حاضر شد باو نزدیک شود و آن مرد چنان شگفت زده شده بود که یارای سخن گفتن نداشت. تنها با دست اول اشاره به چهره موسی کرده و سپس آسمان را نشان میداد. آنگاه موسی به علت ترس آنان پی برد. چون آنان خود را در حضور خدا مقصر میدانستند لذا تاب تحمل آن نور آسمانی را نداشتند. در صورتی که اگر نسبت به اوامر خداوند مؤمن باقی میماندند منظره آرزو برای آنان شادی و مسرت ببار می آورد. خوفشان از قصورشان بود. فردی که عاری از گناه باشد هرگز خود را از نور آسمانی پنهان نخواهد کرد.

از آنجائیکه موسی حامل مطالب زیادی بود لذا بخاطر برطرف شدن ترس آنان سراندازی بر چهره خویش افکند. و هر بار که از حضور خداوند مراجعت میکرد این عمل را تکرار میکرد.

خداوند میخواست توسط این درخشندگی، اسرائیل را مجذوب قدوسیت و کرامت احکام و جلال انجیلی که توسط مسیح ظاهر شد گرداند. خداوند موسی را در کوه نه فقط از اصول شریعت بلکه از نقشه نجات نیز مطلع ساخت. وی متوجه شد که تمام قربانیا و رسوم دوران یهود نشان یا نمونه ای از فدیة عظیم مسیح بودند. وی درک کرد نوری

که از چهره اش میتابید انعکاسی دوجانبه میباشد یعنی نور آسمانی که از صلیب مسیح می تابید و جلالی که از شریعت خدا میدرخشید. آن انعکاس ملکوتی، جلال خداوند را چهره موسی که رابطه ای مرئی بود در اصل خود نشانی از شفیع واقعی جهانیان بود.

جلالی که از چهره موسی منعکس میشد دلالت بر برکاتی دارد که مؤمنین خداوند بوسیله شفاعت مسیح دریافت خواهند کرد. و نشان میدهد که ما هر چه به خداوند نزدیک تر باشیم و هر چه بیشتر در باره او تحقیق کنیم بهمان اندازه صفات الهی در ذات ما هویدا شده و بهمان اندازه از اخلاق آسمانی برخوردار خواهیم شد.

موسی نمونه ای از مسیح بود. همانطور که بنی اسرائیل تحمل رویت چهره منور شفیع خود را نداشتند و وی بناچار چهره خود را از ایشان پوشانید، همانطور نیز مسیح هنگام اقامت در این جهان الوهیت خود را با جسم بشری پوشانید. اگر با جلال آسمانی خود آمده بود مردم آلوده بگناه تحمل حضور جلالش را نداشتند، به این سبب خود را فروتن ساخت و "در بدنی مانند بدن انسانی ما به این جهان فرستاد" (۱۰) تا نژاد سقوط کرده بشری را یاری کرده و او را نجات بخشد.